

و خردن مکر و مقام و بنفش خود و کیش و واران و چو غنیه خارج را  
 بر پهلوان ضرب کردیم اجتماع شد همان آب بجای خود داشته گفتیم  
 بعد از آن نگاه بر طرف شد و چو این جادو کردنت در سیوم بود  
 الخارج ضرب کردیم بیاض شد و آب او نیز مفقود شد گفتیم دشمن  
 و چهار پای حال نپسند و از اینجا نیز در گذشت و یکی در نیم و یکی  
 در ششم مفقود شد گفتیم دلیل است که بعضی از دشمنان نیست  
 ستون و بعضی دیگر و چون فقط در آخر مفقود شد گفتیم آخر  
 دشمنان تو کی دشمنی کنند و بر طرف شود و چو فقط از طریق  
 کردید بعبه خارج رسید در اول گفتیم این حکم مکر با حال  
 می کرد زود بر طرف می شود یا چند وقتی یا او چند وقتی دیگر  
 بر طرف خواهد شد و چو طالع غنیه خارج و فقط آب در خانه  
 باد نزول کرد دلیل است بر طریح طالع و خوش حالی صاحب صبی  
 از سبب نفس خود و چو مانعی او نگاه کردیم آب اجتماع  
 بود و او مکر خود بود و ناظر بود گفتیم ترا از علم و جای اهل  
 علم از سبب آنکه اجتماع را چو بطریق ضرب کنی خفته شود و او  
 شکل علم است و صاحب خانه هم است و مطلوب حال او نگاه کردیم  
 نصره الداخل بود در حال نبود و بجایش نقی بود گفتیم حال تو با  
 نواخ می کردد و آنچه تو طلب داری نیابی و مطلوب غایبانه او را  
 دیدیم هیاه غنیه خارج بود نگاه به طلب خود برسی و طالع تو

قوت

جهت نوری نقی  
 نواخ می کرد نفر  
 نت

نقص الداخل خود  
 قدرت الخارج تو  
 د و حیران کرد  
 سال ایسه  
 مهتر

نویس  
 هر کس که  
 در علم مکر  
 با حیران نگاه  
 بر تو رسیده است  
 مظهر

قوت پیدا کند گاه بتو و گاه بتنزل بقاعده که بخت بیست هم بر سر  
 اجتماع گذشت از مفقود و غیر مفقود و ناظر و ساقط و چو مستقبل  
 او را نگاه کردیم خاک فرج در مرکز موافق و ناظر گفتیم مطلوب برسی  
 و طالع تو وقت پیدا کند از سبب نقل و حرکت و قوم و اقربا و غنیه  
 و کیش او کردیم است نگاه کردیم اب نصره الداخل بود در حال نبود  
 گفتیم دلیل است بر تو غنی و تبدیل کیش گاه و ابرار و چو بهای تیراب  
 نقی بود مطلوب ماضی او را نگاه کردیم نصره الداخل در حال نبود گفتیم  
 دلالت بر زوخت کیش گاه و معاوه یاری نکند سبب نفس سایر  
 و چو مطلوب حال او نگاه کردیم نقی بود او هم در حال نبود گفتیم حال  
 کیش تو قدره ندارد چو غایبانه او را نگاه کردیم باد و نفس داخل بود  
 بجای نبود باد نصره الخارج خاک نصره الداخل بود و بجایش نقی بود  
 در مرکز موافق گاه ناظر و گاه ساقط گفتیم ترا از غیب فایده رسد  
 از ارباب و اقربا و نقل و حرکت و دوستانه و مشوق چو مطاستقبل  
 او را نگاه گاه خاک نقی بود گفتیم بزودی بتو فایده برسد سبب نقل  
 و حرکت و کیش و نفس و چو فقط سیوم او را نگاه کردیم خانه نقل  
 و حرکت و قوم و اقربا است نقی بود و دو جات کار داشته بکشد و در یکی  
 نزدیک و مرکز موافق گفتیم دلیل است بر قوت نقل و حرکت و خوش  
 حالی او قوم و چو ماضی او را نگاه کردیم نصره داخل بود و در حال  
 نبود و مطلوب حال نیز در حال نبود پست از نقی و حال ترا از آن با

کودیم را با افعال مکر  
 سبب  
 اجتماع بود که  
 سبب

کودیم را با نصره الداخل ضرب  
 بود که همان نصره سبب